

بهترین خبر برای تنیسور

اسکار پرز تنیسور برجسته اسپانیایی پس از سال ها موفق به بردن چک قهرمانی مسابقات چلنجر شد. او پس از این که با لبخند از جلوی عکاسان عبور کرد، وارد پارکینگ شد. اسکار به سوی خودروی خود می رفت که زنی به او نزدیک شد. زن ظاهرا از طرفداران این تنیسور مشهور بود. او پیروزی اسکار را تبریک گفت، سپس ملتسمانه گفت پسرش به خاطر ابتلا به یک بیماری سخت، مشرف به مرگ است و او قادر به پرداخت حق ویزیت دکتر و هزینه بالای بیمارستان نیست. اسکار تحت تأثیر حرف های زن قرار گرفت و چک مسابقه را به او داد. هفته بعد یکی از مدیران مسابقات چلنجر برای اسکار فاش کردن آن زن يك شياد بوده و نه تنها بچه مشرف به مرگ ندارد، بلکه اصلا ازدواج هم نکرده است. اسکار پس از شنیدن این خبر از مدیر پرسید: «منظورتان این است که مریضی یا مرگ هیچ بچه ای در میان نبوده؟» مدیر پاسخ داد: «بله همین طور است.» اسکار سپس لبخندی زد و گفت: «در این هفته این بهترین خبری است که شنیدم.»

زوایای مختلف یک مشکل

پزشک تازه وارد يك تیمارستان روزی یکی از بیماران را دید که به نحوی عصبی در حال عقب و جلو رفتن کنار يك صندلی است و نام زنی را تکرار می کند. پزشک از مدیر تیمارستان پرسید: «این مرد چرا این کار را می کند؟» مدیر تیمارستان گفت: «خب واضح است که او نام یک زن را تکرار می کند. این مرد عاشق آن زن بود و می خواست با او ازدواج کند اما یک روز قبل از مراسم، زن قول و قرار ازدواج با او را به هم می زند.» پزشک به گشت و گذار خود در تیمارستان ادامه داد تا این که در اتاقی دیگر مردی را دید که مکرر سر خود را به دیوار کوبیده و به زمین و زمان بد و بیراه می گفت. نکته جالب این بود که این مرد نیز نام همان زن را تکرار می کرد. پزشک از مدیر تیمارستان پرسید: «مشکل این مرد چیست؟ او هم که همان نام را تکرار می کند!» مدیر تیمارستان گفت: «خب ماجرا این است که آن زن عاقبت با این مرد ازدواج کرد.»

آزمایش حقیقت و راستی

صدها سال پیش يك شاهزاده چینی قصد ازدواج کرد. او تصمیم گرفت تمام دختران معرفی شده را امتحان کند. او به هر دختر يك تخم گل داد و گفت: «هر کس بتواند زیباترین گل را برایم پرورش دهد، ملکه آینده چین خواهد شد.» در میان دختران، دختری ساده بود که دانه را در گلدانی کاشت و هر چه در توان داشت به کار بست اما هیچ گلی سبز نشد. سرانجام پس از پنج ماه، در روز موعود گلدان خالی را به دست گرفت و با اینکه چیزی برای نمایش نداشت به قصر آمد. سایر دختران با گلدان هایی که گلی زیبا در آن بود در قصر حاضر شدند. شاهزاده گل های همه را بررسی کرد و در میان تعجب همه، دختری را که در گلدان او گلی نروپیده بود انتخاب کرد. شاهزاده در برابر اعتراض دیگران چنین گفت: «این دختر تنها کسی است که گل مورد نظر من را به ثمر رساند، زیرا همه دانه هایی که به شما دادم در آب جوشیده بودند و امکان نداشت گلی از آنها سبز شود.»

تفاوت مدرسه و دانشگاه

در مدرسه آموختیم هر چیزی را تقسیم کنیم، مردم آزاری نکنیم، هر چیز که پیدا کردیم به صاحبش بازگردانیم، ظرف غذایمان را خودمان بشوییم، به چیزهایی که مال ما نیست دست نزنیم، وقتی کسی را ناراحت کردیم بلافاصله از او عذرخواهی کنیم، متعادل زندگی کنیم، در طول روز مطالعه کنیم، کمی هم بیاندیشیم، دست همدیگر را بگیریم تا متفرق نشویم، دانستیم ماهی های طلایی، قناری ها و گل ها همه می میرند، ما نیز همین طور. اما آنچه در دانشگاه به ما نیاموختند مهارت های مربوط به روابط انسانی، نحوه سازگاری با مردمانی که با آن ها زندگی می کنیم، این که چگونه والدین خوبی باشیم، چگونه عقل معاش داشته باشیم، چگونه درک درستی از معنی زندگی داشته باشیم، چگونه به خود علاقه مند باشیم و بسیاری چیزهای دیگر بود.

شاعره و مبدع مکتب تعالی گرایی

۱۲۷ سال پیش، برابر ۲۳ ژوئن ۱۸۸۹ میلادی، آنا آخمتووا، شاعر و نویسنده شهیر روس در شهری نزدیک بندر اودسا به دنیا آمد. اهل فن آخمتووا را از بنیان گذاران اصلی مکتب شعری آکمه ئیسم (تعالی گرایی) می دانند. بستر اشعار او را گذر زمان، خاطرات و یادبودهای ماضی، سرنوشت زن هنرمند و دشواری ها و تلخی های زیستن و نوشتن در زیر سایه حکومت ژوزف استالین تشکیل می دهند. از مجموعه اشعار برجسته آخمتووا می توان به «۱۹۲۲ بعد از میلاد»، «شامگاه» و «فوج پرندگان سفید» اشاره کرد.

به توپ بستن مجلس شورای ملی

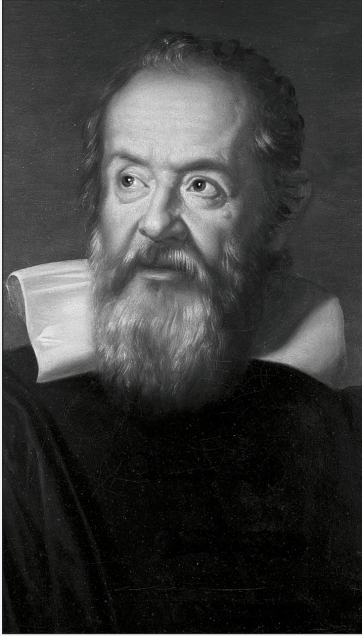
۱۱۴ سال پیش، برابر ۲ تیر ۱۲۸۷ خورشیدی، ساختمان مجلس شورای ملی در میدان بهارستان به دستور محمدعلی شاه قاجار با توپ گلوله باران شد. مجری این دستور کسی نبود جز کتلل ولادیمیر لیاخوف مسئول واحد مرکزی قزاق. گلوله باران مجلس چهار ساعت به طول انجامید و ما ج را به نفع شاه پایان یافت. پس از این، محمدعلی شاه که مورد حمایت دولت روسیه بود به تبعید و زندانی کردن نمایندگان مجلس پرداخت. در این واقعه بیش از ۳۰۰ تن از مجاهدان، آزادی خواهان و مشروطه طلبان مقتول و ۵۰۰ نفر دیگر زخمی و تعداد زیادی بازداشت شدند. به این ترتیب مجلس، منحل و دوره استبداد صغیر آغاز شد.

اجباری شدن کلاه شاپو در ایران

۹۵ سال پیش، برابر ۲ تیر ۱۳۰۶ خورشیدی، نمایندگان مجلس شورای ملی با تصویب طرحی، استفاده از کلاه شاپو را برای عموم مردم اجباری اعلام کردند. این قانون ابتدا درباره وزرا، وکلا، روسای ادارات و مستخدمان دولت اجرا شد که ملزم بودند به پوشیدن لباس متحدالشکل و گذاشتن کلاه شاپو یا پهلوی. سپس این دستور برای مدارس جاری شد و دانش آموزان موظف به پوشیدن لباس يك شكل شدند. این میان، برخی بازاریان از تغییر لباس ناراضی بوده و در برابر آن مقاومت می کردند. بسیاری نیز در مخالفت با این طرح، دیگر سر کسب و کار خود نرفتند و خانه نشین شدند.

تسلیم شدن فرانسه به آلمان نازی

۸۲ سال پیش، برابر ۲۳ ژوئن ۱۹۴۰ میلادی، در پی تصرف شهر پاریس توسط نیروهای آلمان نازی، دولت فرانسه ضمن اعتراف به شکست خواستار امضای قرارداد ترك مخاصمه با آلمان نازی شد. ارتش آلمان در مسیر پیشروی سریع خود، شهرهای مهم فرانسه را یکی پس از دیگری تصرف کرده بود و مارشال پتن، که برای رهبری فرانسه در زمان جنگ برگزیده شده بود، چون ادامه جنگ را بی فایده دید، تقاضای ترك مخاصمه کرد که این تقاضا از سوی هیتلر پذیرفته شد. عملکر د پتن در آن برهه حساس تا به امروز همچنان مخالفان و موافقان سرسخت خود را حفظ کرده است.



گالیلئو گالیله

۳۸۹ سال پیش، برابر ۲۳ ژوئن ۱۶۳۳ میلادی، محاکمه گالیلئو گالیله، اخترشناس شهیر ایتالیایی در دادگاه تفتیش عقاید آغاز شد. گالیله بارد عقاید بطلمیوس، فیلسوف و منجم یونان باستان و برخلاف جریان غالب فکری مبنی بر مرکز بودن زمین در جهان و چرخش سیارات به دور آن، اعلام کرد این زمین است که به دور خورشید می گردد. او در واقع با این کار در راستای تایید نظریات نجومی نیکلاس کوپرنیک منجم و دانشمند لهستانی که یک قرن پیش از او خورشید را مرکز کائنات معرفی کرده بود قدم برداشت. انتشار عقاید گالیله خشم و مخالفت مقامات کلیسا را برانگیخت و اعتراضات شدیدی را بر ضد او به وجود آورد. پاپ اوربانوس هشتم، گالیله را به شهر رم مقرر کاتولیک های جهان احضار کرد و نظرات او را کفرآمیز خواند. هنگامی که گالیله به دادگاه تفتیش عقاید در کلیسای سنت مری

احضار شد، همه بی اختیار سرنوشت قربانیان شهیر این دادگاه ها همچون ژاندارک و جوردانو برونو مقابل چشمان شان پدیدار شد. دادگاه های تفتیش عقاید یا Inquisition را شاید بتوان یکی از سیاه ترین بخش های تاریخ اروپا قلمداد کرد. در این دادگاه ها افراد مورد اتهام توسط متخصصان تایید شده از سوی کلیسا مورد پرسش قرار می گرفتند و در صورت کشف کوچکترین لغزش در مسائل اعتقادی به شدیدترین وجه تنبیه می شدند. در مسائلی که بنیادی و تاثیرگذار محسوب نمی شدند، گناهکار با توسل به توبه می توانست جان خود را نجات دهد. اما اثبات اتهام هایی چون ارتداد یا جادوگری، دیگر هیچ راه فراری برای فرد باقی نمی گذاشت و سرنوشتی دردناک سرانجام او را رقم می زد. ماجرای گالیله اما از دید کلیسا کمی فراتر از یک لغزش کوچک علمی بود زیرا او عمده وقت خود را در مجامع علمی

محاکمه منجم در دادگاه کلیسا

روی دفاع از «نظریه خورشید مرکزی» نیکلاس کوپرنیک صرف می کرد. کلیسا همان زمان نیز از چشم پوشی و رواداری ابراز شده از سوی پاپ پل سوم نسبت به نیکلاس کوپرنیک خشمگین بود و نمی خواست اجازه دهد یکی از پیروان خلف کوپرنیک از دست کلیسا قسر در برود. اما در نهایت گالیله نیز همچون کوپرنیک شانس آورد و کلیسا در پایان دادگاه او را بین توبه، بازگشت از عقاید انحرافی و زنده ماندن، یا پافشاری بر عقیده و در نتیجه سوزانده شدن در آتش مختار گذاشت. گالیله راه نخست را برگزید و برای حفظ جان خود، از بیخ و بن به انکار عقایدش پرداخت. او ۹ سال پس از امضای توبه نامه، در ۸ ژانویه ۱۶۴۲ میلادی در ۷۷ سالگی درگذشت. سال ۱۹۶۹ میلادی پاپ ژان پل دوم دستور بررسی دوباره پرونده گالیله را داد و ۲۳ سال بعد مقارن ۱۹۹۲ میلادی کلیسای کاتولیک او را «بخشوده» اعلام کرد.

زادروز خالق «اولدوز و عروسک سخنگو»

«قارچ زاده نشدم بی پدر و مادر، اما مثل قارچ نمو کردم، ولی نه مثل قارچ زود از پا درآمدم... من نمو کردم، مثل درخت سنجد کج و معوج و قانع به آب کم، و شدم معلم روستاهای آذربایجان.» ۸۳ سال پیش، برابر ۲ تیر ۱۳۱۸ خورشیدی، صمد بهرنگی، نویسنده و خالق آثاری چون «ماهی سیاه کوچولو»، «اولدوز و عروسک سخنگو» و «کچل کفرباز» در تبریز به دنیا آمد. او ۲۹ سال بیشتر نزیست و ۹ شهریور ۱۳۴۷ در رود ارس غرق شد. حمزه فراحتی در کتاب خاطرات خود با عنوان «از آن سال ها و سال های دیگر» واقعه را اینگونه تعریف می کند: «در میان خنده و شوخی، لخت شدند و به آب زدند. پنجاه متری شنا نکرده بود که صدای فریاد صمد را شنید: «کمک، کمک.» بلافاصله برگشت و دید که صمد تا بالای شانه هایش توی آب است و هراسان دست و پا می زند. بلافاصله چرخ زد و در خلاف جهت جریان آب، رو به سمتی که صمد بود، با تمام قوا دست و پا زد. تقریباً نصف فاصله را طی کرده بود که صمد برای سومین بار صدایش کرد. دید که جریان تند صمد را در خود بلعید...»

